فصل هفتم : معقولات ثانیه فلسفیه

در فصل امکان ماهوی اجمالا اشاره ای به اوسعیت ظرف تحقق معقولات ثانیه فلسفیه از وجود شد، در اینجا به طور مبسوط به این نکته پرداخته می شود. ادعا این است که هر چیزی که اسمش را جهت عقلانی بگذاریم و بگوییم این جهت را عقل در نظر گرفته است ای از این حیث چنین حکمی کردیم، مطلبی است که نفس الامریت دارد اما از سنخ وجود و عدم مقابلی نیست. هر کجا که صحبت از حیثی است که عقل در نظر می گیرد یکی از موارد اعمیت نفس الامر از وجود است، یعنی این حیث واقعیت دارد ولی موضوع برای وجود و عدم مقابلی نیست.یک طیف از این حیثیات معقولات ثانیه فلسفیه اند.

گفته شده که معقولات ثانیه فلسفیه عروضشان در ذهن و اتصافشان در خارج است. به عروض در ذهن اشکال شده است اما اتصاف خارجی قابل انکار نیست. بالاخره زید خارجی ممکن الوجود است یا خیر؟ معمایی ذهن متفکرین را به خود مشغول کرده است و آن اینکه: از یک طرف می بینیم آن چیزی که متصف به وصف امکان می شود زید در خارج است اما از طرف دیگر صفت امکان نمی تواند در خارج ملحق به زید شود. چگونه چیزی که در خارج وجود ندارد صفت اشیاء در خارج قرار می گیرد؟ رابطه ای واقعی در کار است که ذهن ما آن را درک می کند نه فرض. ابن سینا گفت: « اضافه واقعی است »، خواجه فرمود: «شیخ اشتباه کرده است و اضافه ذهنی است». خودشان را قانع کردند به اینکه منشاء انتزاع دارد اما استقلال این مفهوم، عروضش مال ذهن است. این مساله را حل نکرد چون اصل بحث ما بر سر آن اتصاف خارجی است. ما اصلا کاری به عروض ذهنی نداریم. راجع به منشاء انتزاع چه باید بگوییم؟ آیا وجودی منحاز از وجود موصوف دارد یا عین وجود اوست؟ خارج از ذات است یا داخل ذات؟ این سوالات مطرح است.

به صرف اینکه بگوییم معقول ثانی فلسفی عروضش در ذهن و اتصافش در خارج است مساله حل نمی شود چون نقل کلام می کنیم بر سر آن اتصاف. آیا آن منشاء انتزاع موجود است یا معدوم؟ اگر بگوییم موجود است به تبع وجود موصوف، کلمه‌ی تبع کار را حل نمی کند. آن تابع خلاصه موجود است یا معدوم؟ چون واسطه بین وجود و عدم نداریم. شما می‌گویید وجودِ اصل مال اوست، وقتی مال اوست، دو تا وجود که نمی شود برای دو چیز وجود باشد اگر هم تابع عین متبوع است خلاف وجدان است. خلاصه اینکه چه تحلیلی برای این منشاء انتزاع داریم؟ گفته اند منشاء انتزاع وجود رابط است نسبت به او، در حالی که وجود رابط در جایی که رابطه‌یابین دو شیئ جداست مشکل پیدا می کند، چون محال است که رابطه‌یابین دو موجود یک رابطه باشد ولی تابع دو وجود باشد چرا که فرض گرفتیم دو وجود است (وجود موصوف و وجود صفت) اگر دو وجودند که با هم رابطه دارند، رابطه تابع کدام است؟ در دل این است یا در دل آن؟ رابطه‌یابین دو وجود عین الربط به این است یا به آن؟ این رابطه یک وجود است یا دو وجود؟

مرحوم مطهری چنین جواب داده اند:

> **«اگر صفتی در خارج وجودی علیحده و جدا از موصوف خود نداشته باشد بلکه در خارج موجود باشد به عین وجود موصوف خود، در این صورت می توان گفت که آن موصوف در خارج متصف به آن صفت می گردد اما معروض آن واقع نمی شود. علت این امر هم ای از جهت اعتباری بودن آن وصف است و ای از باب این است که صفت و موصوف در خارج مفهوما کثرت دارند ولی ذاتا یکی هستند، لذا صفت وجودی مستقل و جدا از موصوف خود ندارد بلکه با به وجود آمدن موصوف آن هم به وجود می آید.**
>
> **مثلا در مثال « زید ممکن الوجود است» صفت امکان یک امر اعتباری و انتزاعی است نه یک امر حقیقی زیرا اگر یک امر حقیقی بود و وجودی علیحده از وجود زید داشت ای عارض بر زید می شد و ای معروض آن. منظور از انتزاعی بودن این است که این امر انتزاع شده با آن امر منتزع عنه دو واقعیت ندارند بلکه دارای یک واقعیت هستند منتهی ذهن ماست که از آنها دو واقعیت و دو مفهوم جداگانه انتزاع می کند.»[1]**

در اینجا دیده می شود که چون حقیقت مساوق با وجود گرفته شده است حقیقت داشتن امکان که امری بدیهی است نادیده گرفته می شود و به دلیل متعارض دیدن اینکه امکان واقعیتی نفس الامری باشد ولی وجود نباشد کار را به اینجا رسانده است که قائل به انتزاعی بودن امکان شوند. بنابراین دیگر امکان فرض می شود و اگر ذهن ما نبود یک واقعیت بیشتر نبود و آن هم وجود زید بود و لکن این، اتصاف خارجی زید به امکان نمی‌شود. اما با حفظ ادراک بدیهی واقعی بودن امکان و اتصاف زید خارجی به امکان می توان فهمید که لازم نیست برای واقعیت دار بودن معقولات ثانیه فلسفیه ای آنها را موجود به وجود خارجی بگیریم و ای موجود به وجود موصوف خود بگیریم که عمل انتزاعی کردن معقولات ثانیه فلسفیه و اخراج آنها از داریه‌ی‌واقعیات و داخل کردن آنها به داریه‌ی‌مفروضات ذهن است.از اینجا می توان فهمید که واقعیاتی هستند که نفس الامریت دارند ولی وجود مقابلی ندارند و ظرف تحقق آنها ظرف وجود خارجی نیست.

خلاصه اینکه عروض در ذهن و اتصاف در خارج مشکلاتی دارد. مثلا علیت که یک معقول ثانی فلسفی است را در نظر بگیرم. غیر از ذات علت و ذات معلول چیزی دارم که علیت این برای آن است. این علیت غیر از ذات علت و معلول است. عروض علیت در ذهن است یعنی ما در خارج غیر از وجود علت و معلول چیز دیگری نداریم. عروض در ذهن یعنی ذهن آن را ساخته است ولی اتصاف در خارج یعنی علت بالاخره در خارج علت است و موثر در معلول. اینکه بگوییم عروض علیت در ذهن است و اتصافش در خارج است مثل این است که بگوییم غذایی را که زید خورده است عمرو را قوی کرده است و قوت آن در بازوی عمرو آمده است.

برخی گفته اند: «ان العروض معناه الحمل» که این هم مشکل را حل نمی کند چون اگر عروض به معنای حمل باشد آنگاه معقول اولی دیگر صحیح نیست چون گفته اند معقول اولی هم عروضش و هم

اتصافش در خارج است در حالی که ما در خارج حمل ندارید، حمل دائما در ذهن است. اگر منظور از عروض حلول باشد درست اما همان طور که مرحوم صدر فرموده اند معقول نیست که حلول معقول ثانی در ذهن باشد و اتصافش مال شیئ خارجی باشد.

مثالی دیگر از برخورد متفکرین با معمای معقول ثانی فلسفی در مورد اشکال فرق بین امکانی که کیفیت نسبت است با امکانی که محمول نفسی است در کتاب «شناخت شناسی در قرآن کریم» دیده می شود آنجا که می گویند:

> **«و چون تفسیر معقول ثانی درست تقریر نشده بود این اشکال توان فرسایی که بر شانه‌ایاندیشوران سنگینی می کرد اصلا در کلام ها نیامد چه رسد به ارائه‌یحل نهایی. استاد علامه‌یطباطبایی (ره) مکررا از این اعضال یاد می کردند و در خبایای تعلیقات و تالیفات خویش به آن اشاره کرده اند و راه حلی را که برخی از کلمات صدر المتالهین مشاهده کرده اند[2] که عصاره‌یآن این است: این گونه از معانی حتما به نحوی در خارج وجود دارند لیکن نه به طور وجود رائج مصطلح که منحصر در وجود جوهر و عرض انضمامی است بلکه به نحوی که وجود امر انتزاعی عین وجود منشاء انتزاعش بوده تا از محذور قاعده‌یشیخ اشراق که «کل ما یلزم من وجوده فی الخارج تکرر نوعه فهو امر اعتباری» برکنار باشد»[3].**

چون حاضر نیستیم دست از کلمه‌یوجود برداریم چنین اشکالاتی پیدا می شود که چیزی را می بینیم واقعیت دارد اما نه وجود مصطلح جوهر است و نه عرض و نه واجب الوجود. می گویند: «وجود یکی ولی تغایر به اعتبار»، سوال این است که این تغایر به اعتبار چطور امتیاز وجودی می آورد؟ اگر گفته شود که یک وجود دو حیث دارد می گوییم وجود یک حیث بیشتر ندارد. چطور می گویید: «هذا الوجود کونه بحیث اذا عقل عقل» اگر عقلی وجود نداشت ای لم یعقل چطور؟ می گویند ادعای ما «کونه بحیث» بود و نگفتیم حتما باید تعقل شود. می گوییم «کونه بحیث» بالاخره با «کونه» فرق دارد. اگر دو حیث است چطور وجود دو حیث پیدا کرد؟ بساطت وجود و اینکه در نفس الامر جز وجود چیزی نیست مصحح دو حیث نیست. این مبنا به عقل اجازه نمی دهد که بگوید «دو تا» یکی کونه بذاته و یکی کونه بحیث.

---

[1] شرح منظومه ج ۱ ص ۱۳۰

[2] به عنوان مثال اسفار ج ۴ ص ۲۰۰ فصل 5 : فی ان الاضافة هل تکون موجودة فی الخارج ام لا

[3] شناخت شناسی در قرآن کریم ج ۴ ص ۴۷۳

بازبینی #1
ایجاد شده 20 فوریه 2025 16:14:17 توسط ... .
به روزرسانی شده 20 فوریه 2025 16:15:48 توسط ... .